



ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست‌ویکم، شماره‌ی ۱۰۴۱، پنج‌شنبه ۱۰ تیر ۱۴۰۰، ۲۰ ذی‌القعدة ۱۴۴۲، ۱ ژوئیه ۲۰۲۱، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۸۲۵۸ همشهری

چراغ‌های
نمایش
روشن می‌شود

۲

گفت‌وگو با «غزل فتح‌الهی»

تصاویر باید
روایتگری کنند

۵

در آستانه‌ی هفته‌ی بدون پلاستیک

وقتی پلاستیک قاتل است

۱۴



چرخ اول

مراقب باشید تبدیل به کلاغ نشوید!

● طویا ویسه

که ای جز جگر زده‌ها! امیدوارم تبدیل به کلاغ شوید؛ اما جالب این که تازگی‌ها کتابی خوانده‌ام به نام «افسانه‌ای تاریک و شوم» که «ادم گیدویتز» نوشته و نشر پر تقال آن را منتشر کرده است. در این کتاب نویسنده با افسانه‌ها شوخی و چند افسانه را با هم قاتی‌باتی می‌کند. مثلاً در همین کتاب، «هانس و گرتل» و افسانه‌های دیگر برادران گریم از جمله هفت کلاغ دست‌کاری شده‌اند. در این داستان پدر آرزو می‌کند که پسرهای سر به هوایش تبدیل به پرستو شوند و واقعاً هم تبدیل می‌شوند! شما چه؟ در خانه که هستید کاری می‌کنید که بزرگ‌ترها کلافه شوند؟ آن قدر که آرزو کنند شما تبدیل به کلاغ یا پرستوی مهاجر یا بزجه شوید؟!

ما هم گفتیم خوش به حال شما و تابستان.
سوم: یک‌بار با مادرم درباره‌ی یکی از داستان‌های «برادران گریم» حرف زدیم؛ افسانه‌ی «هفت کلاغ». قصه‌اش این جور است که پدر و مادری هفت پسر داشتند و دلشان دختری می‌خواست. خدا به آن‌ها دختری داد؛ اما بسیار ضعیف و بیمار. یک‌بار پدر خواست که پسرها بروند و آب بیاورند، اما دیر کردند. گویا ظرف آب را به آب داده بودند. او دلخور شد و آرزو کرد که پسرها که او را حرص داده بودند، به کلاغ تبدیل شوند و از قضا آرزویش برآورده شد و یک‌هو آسمان با صدای پر کلاغ‌ها پر شد. مادرم هر وقت از دست من و برادرم عصبانی می‌شود، از آن آرزوهای برادران گریمی می‌کند

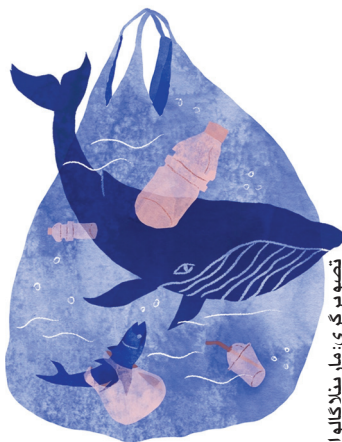
می‌کرد. همان‌ها که عکس کشتی و ماشین و قطار دارد و رنگش زرد است. گفت مادرش دلش برای بازی و نوجوانی تنگ شده بوده و رفته‌اند و از این کارت‌ها گرفته و کمی چشم‌های خود را از رایانه، تبلت و تلفن همراه دور می‌کنند. گفت بعضی روزها هم با اسم‌فامیل بازی می‌کنند و خود را با «ظ» به چالش می‌کشند.

راستی کسی می‌تواند با «ظ» نام میوه‌ای را بنویسد؟ هم‌چنین او گفت: «در این روزهای کرونایی با برادرم مچ می‌اندازیم. اول‌ها همیشه بازنده می‌شدم، اما حالا خیلی وقت است مساوی می‌شوم. شب‌ها هم یک ساعتی ورزش می‌کنیم... خلاصه تابستان در خانه با تفریحات متنوع می‌گذرد.»

آب، هوا و گیاهان را آلوده می‌کنند. در ایران از ۱۳ تا ۲۱ تیر «هفته‌ی بدون پلاستیک» است. آن‌ها نادانسته وارد بدن ما می‌شوند و ایجاد سرطان می‌کنند. بنابراین بادمان باشد برای نجات خودمان، لاک‌پشت‌ها، ماهی‌ها، نهنگ‌ها، پرندگان و چرندگانی که لابه‌لای علف‌ها پلاستیک نوش‌جان می‌کنند، پلاستیک کم‌تر استفاده کنیم و این موضوع را به بزرگ‌ترها بگویید؛ بعضی وقت‌ها آن‌ها فراموش کار می‌شوند.

دوم: راستی این روزها چه کار می‌کنید؟ یکی از شما به من گفت که شب‌ها با مادرش کارت‌بازی می‌کند. از همان کارت‌های قدیمی که مادرش وقتی بچه بود، با برادرهایش بازی

اول: پلاستیک‌ها بد چیزی هستند در جهان؛ آن‌ها قاتل لاک‌پشت‌ها، نهنگ‌ها و پرندگان‌اند. آن‌ها خردشده و ریز در طبیعت می‌مانند و خاک،



مرکز کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان و برنامه‌های تابستانی

چراغ‌های نمایش روشن می‌شود

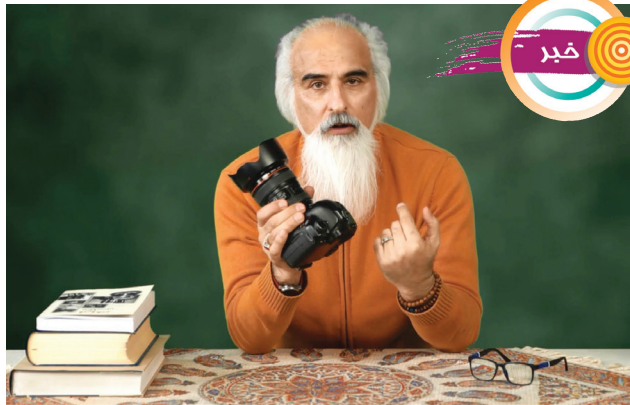
● بردیا بادیپر

زندگی راه خودش را می‌رود. تابستان بدون توجه به شیوع کرونا می‌آید و نوع دیگری از تعطیلات از راه می‌رسد. این تابستان هم مثل سال گذشته، مراکز فرهنگی و هنری هم‌چنان کلاس‌های آموزشی را در فضای مجازی برگزار می‌کنند. البته برخی باشگاه‌های ورزشی و استخرها با رعایت پروتکل‌های بهداشتی باز است.



کارگاه مجازی آریگامی «سویج لوانسانی» عکس‌ها: سایت کانون پرورش فکری

فرهنگ‌سراها و مراکز فرهنگی شهرداری تهران در طول تابستان با دوره‌های متنوع آموزش مجازی به استقبال فصل تابستان ۱۴۰۰ می‌روند. به گزارش روابط عمومی فرهنگ‌سرای سرو، کلاس‌های ویژه‌ی فصل تابستان این فرهنگ‌سرا شامل دوره‌های عکاسی، نجوم، مشاوره، صنایع دستی، کارگاه کندوکاو (تفکر و خلاقیت)، کارگاه کسب و کار، نمایش خلاق، بازیگری، زبان انگلیسی و کلاس‌های ورزشی است. مدرسه‌ی صنایع دستی سرو هم با ۴۵ عنوان دوره، شرایطی را فراهم کرده تا علاقه‌مندان بتوانند به خوبی از این کلاس‌ها استفاده ببرند. شرکت در کلاس‌های مدرسه‌ی صنایع دستی برای تمامی گروه‌های سنی امکان‌پذیر است و در پایان هر دوره، گواهی‌نامه‌ی معتبر مشترک بین سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان تهران و سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران به هنرجویان اعطا خواهد شد. یکی دیگر از دوره‌های آموزشی فرهنگ‌سرای سرو، مدرسه‌ی کسب و کار است. این مدرسه با هدف آشنایی دانش‌آموزان گروه سنی (۹ تا ۱۸ سال) با برخی مفاهیم و اصول



کارگاه مجازی عکاسی «علیرضا کریمی صرامی»

می‌توانند برای شرکت در این کارگاه‌ها تا روز ۱۳ تیر ۱۴۰۰ در پایگاه مجازی کانون پرورش فکری به نشانی kpf.ir ثبت‌نام کنند.

این کارگاه‌های مجازی که در سطح ملی برنامه‌ریزی شده و محدودیت جغرافیایی برای ثبت‌نام ندارند، به دو صورت آنلاین و آفلاین (بدون محدودیت زمان) برگزار می‌شود.

هم‌زمان با فصل تابستان و آغاز اوقات فراغت کودکان و نوجوانان تا روز ۱۸ تیر، ۳۲ عنوان کتاب با ۲۵ درصد تخفیف در سایت فروش محصولات کانون پرورش فکری به نشانی shop.kpf.ir برای علاقه‌مندان ارائه می‌شود.

که شیوه‌نامه‌های بهداشتی مانند تب‌سنجی از کارکنان، مراجعه‌کنندگان و تماشاگران، ضدعفونی سالن‌ها با برنامه‌های منظم و روزانه با جدیت اجرا خواهد شد. اهدای ماسک بهداشتی به تماشاگران هنگام ورود به سالن‌های نمایش، مناسب‌سازی سیستم تهویه‌ی هوا و کاستن ظرفیت سالن‌ها به یک‌سوم نیز از جمله‌ی این تمهیدات است.

از سوی دیگر کارگاه‌های فرهنگی، هنری، ادبی و مهارت‌های زندگی مجازی در دوره‌های مقدماتی، تکمیلی و پیشرفته برای گروه‌های سنی گوناگون برگزار می‌شود. بر همین اساس علاقه‌مندان در گروه‌های سنی گوناگون

در فرهنگ‌سراها چه خبر است؟

تابستان در نزدیکی خانه‌ی شما

شده است. مدرسه‌ی زندگی در فرهنگ‌سرای سرو نیز برای آموزش

با حضور استادان با تجربه در قالب مجموعه‌ای صوتی و تصویری طراحی

مالی و اقتصادی در مسیر راه‌اندازی کسب و کار، تولید و سرمایه‌گذاری،



عکس: محمود افشاری/دوجر

کودکان (۶ تا ۱۲ سال) و نوجوان (۱۲ تا ۱۶ سال) است و این مدرسه بر مهارت‌های زندگی فردی، ارتباطات اجتماعی و مهارت‌های مثبت برای زندگی تأکید دارد، اما مبنای این مهارت‌ها، پرورش قوای عقلانی با هدف کسب بصیرت است.

به گزارش سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، در فرهنگ‌سرای اندیشه و فرهنگ‌سرای امید نیز دوره‌های گوناگون آموزشی هنرهای دستی، علوم قرآنی، فن بیان و سخنوری، زبان‌های گوناگون و... برگزار می‌شود.

در فرهنگ‌سرای کار و تعاون، جشنواره‌ی هنری دست‌به‌مهر برگزار می‌شود. به گفته‌ی «داود حشمتی»، رئیس فرهنگ‌سرای کار و تعاون، شرکت‌کنندگان بدون محدودیت سنی می‌توانند با طراحی و دوخت جانماز دست‌دوز جیبی همراه در این جشنواره شرکت کنند.

این جشنواره زیرمجموعه‌ی برنامه‌ی جامع #پایان_کار_شروع_کودکی و برای کمک به روحیه‌ی نشاط و شادابی شهروندان با استفاده از روش‌ها و ابزارهای فرهنگی و هنری در حوزه‌ی کودکان کار برگزار می‌شود.

همیشه‌ی

گروه ضمايم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارک‌وی، کوچه‌ی توج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده

(دماسنج)، سیدسروش طباطبایی‌پور (مدیر داخلی

نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن

رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر

نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آتلیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی‌عزیزی (مسئول هماهنگی)



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیست و یکم، شماره‌ی ۱۰۴۱

پنج‌شنبه ۱۰ تیرماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: نیلوفر قدیری

نمی‌آید تو را هر چه بیش‌تر به طرف تاریکی هل دهند.

حالا بی آن که پارو بزنیم دریا مرا به این سو و آن سو می‌برد. دریا خروشان است و قایقم را به صخره می‌کوبد. زخمی‌ام می‌کند. وقتی خیالش راحت شد که دیگر نای برگشتن ندارم با تخته‌چوبی شکسته و به‌جامانده از قایق، رهایم می‌کند.

روی موج‌ها شناور می‌شوم و پشیمان از کاری که کرده‌ام. پشیمان از راهی که آمده‌ام. از فرط خستگی به خواب می‌روم. آرزو می‌کنم در خواب برای یک‌بار دیگر هم که شده رؤیای ساحل را ببینم، رؤیای آغوش امن جزیره را.

چه مدت است خوابیده‌ام؟ نمی‌دانم. کم‌کم نوازش‌های گرم آفتاب را روی صورتم احساس می‌کنم. چشم‌هایم را باز می‌کنم و خورشید را در آسمان بالای سرم می‌بینم.

صبح شده است! دوباره به فردا رسیده‌ام. دست‌هایم را به‌خوشایندگی مرا یک‌بار دیگر به ساحل زندگی برگردانده است. دستم را روی شن‌های ساحل می‌کشم و به انگشتانم اجازه می‌دهم پیوند دوباره را لمس کنند و آن را شکورانه جشن بگیرند.

فَيْسَ الْمَطِيَّةِ الَّتِي امْتَطَيْتَ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا، فَوَاهَا لَهَا لَمَّا سَوَّكْتَ لَهَا ظُنُونَهَا وَمَنَاهَا
پس چه بد مرکبی است مرکب خواسته‌های باطل که نفسم بر آن سوار شده. وای بر این نفس که گمان‌های بی‌مورد و آرزوهای نابه‌جایش با همی زشتی در برابرش زیبا جلوه کرده.

بخشی از دعای صباح امیرالمؤمنین علی



فانوس‌های نور

تصویرگری: مارتین کینی

داستان دور شدن از فانوس‌های نور

• یاسمن مجیدی

هستیم و دنیا هم جایی برای نمایش است؛ جایی برای نمایش خوبی‌ها و بدی‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌ها.

به عقب نگاه می‌کنم. تا این‌جا، راه زیادی آمده‌ام. خسته‌ام اما باید به بازگشت فکر کنم. قصد برگشتن می‌کنم که ناگهان اتفاق دیگری می‌افتد. قایق شروع می‌کند به حرکت. نه به سمت ساحل، بلکه به همان سمتی که دیگر نمی‌خواهم ادامه دهم. انگار به این قسمت از دریا که می‌رسی امواج بدشان

اولین بار نیست که سبب سرخ فریشت را خورده‌ام. هر وقت به انجام کار خطایی مشتاق بوده‌ام، او با ظاهری موجه پیش رویم ظاهر شده و مرا به سمت انجام آن کار خطا هل داده است.

شناختنش کار آسانی نیست. شبیه بازیگری است که هر شب با لباس و گریمی متفاوت روی صحنه حاضر می‌شود.

این‌جا هم فرقی با صحنه‌ی تئاتر ندارد. ما بازیگران داستان زندگیمان

ماهیچه‌هایم درد می‌کنند، گرسنه‌ام. سببی را که از دست او در ساحل گرفته‌ام برمی‌دارم و گاز می‌زنم. شیرین نیست. تلخ است، خیلی تلخ. تلخی‌اش در دهانم پخش می‌شود. از ترس این‌که نکنند شبیه زهری در سرتاسر بدنم منتشر شود آن را به بیرون تف می‌کنم. همه چیز را از ابتدا در ذهن مرور می‌کنم. به ناشناس فکر می‌کنم، به وعده‌های دروغینش. از خودم می‌پرسم: چرا او را همان اول به‌جا نیاوردم؟ این

هر چند که پذیرفتن این مسیر در ابتدا به دعوت اوست اما این منم که به میل و اراده‌ی خویش پا به قایق گذاشته و سوار بر آن می‌شوم. سوار می‌شوم و او قایقم را به دریا می‌اندازد.

می‌توانم در همین لحظه از تصمیمم منصرف شوم، می‌توانم راه نرفته را برگردم و از قایق پیاده شوم؛ اما این کار را نمی‌کنم. خیال می‌کنم انتخاب درستی کرده‌ام. من به ساحل پشت می‌کنم و تمام توانم را در دست‌هایم جمع می‌کنم تا بی‌وقفه رو به جلو پارو بزنیم و حرکت کنم.

هر ثانیه، بیش از قبل، از ساحل امن خود دور می‌شوم و به سمت ناشناخته‌ها، به سمت ناپایدها، پیش می‌روم.

پریان دریا را می‌بینم که دست‌های بلورینشان را از آب بیرون می‌آورند و سعی می‌کنند مانع از حرکت شوند. صدایم می‌زند و می‌گویند: نرو. اما من خیلی وقت است که خودم را زده‌ام به نشنیدن. خیلی وقت است که دیگر گوشم بدهکار این حرف‌ها نیست و به رفتن فکر می‌کنم.

موج‌ها را از پی هم می‌شکافم و تندتند پارو می‌زنم. به قدری دور می‌شوم که دیگر چراغ‌های کوچک امید و فانوس‌های نورانی ساحل را هم نمی‌بینم. رفتن را آن قدر ادامه می‌دهم که پس از گذشت چند ساعت بالأخره از رمق می‌افتم و از حرکت می‌ایستم. تازه این جاست که به خودم می‌آیم و می‌فهمم وسط تاریکی افتاده‌ام؛ آسمان بالای سرم سیاه و دریای اطرافم سیاه. اصلاً این همه راه را آمده‌ام برای چه؟ برای رسیدن به کجا؟

آن چه من می‌بینم و نمی‌بینم!

• اوکتای فراغی



یادم بینداز

تصویرگری: مارتین کینی

یک روز گرم تابستانی، وقتی کودک بودم، رو به‌روی پنکه دراز کشیده بودم. به چرخش پره‌های پنکه نگاه می‌کردم، اما حواسم جای دیگر بود. در رؤیای خودم بودم. شاید در رؤیای روزهای تعطیل تابستان و کارهای بزرگی که می‌خواستم بکنم. خیره به چرخش ثابت پره‌ها، چشم‌هایم سنگین شده بود. هم‌چنان در دوردست رؤیاها بودم. آن قدر دور که اگر خوابم می‌برد خواب دنیای شیرینم را می‌دیدم. اما یک‌بار سوالی در ذهنم پیدا شد که خواب از سرم پراند. از دنیای رؤیایی‌ام به دنیای واقعی برگشتم و از خودم پرسیدم: مگر پره‌های پنکه با سرعت نمی‌چرخند؟ پس چرا حالا که نگاهشان می‌کنم انگار کند می‌چرخند؟

و این سؤال، نه فقط آن ظهر، روزهای بعد هم مرا هوشیار نگه داشته بود. بعدها در درس فیزیک خواندم سرعت که از حدی بالاتر می‌رود حرکت کند به‌نظر می‌رسد. درست مثل همان اتفاقی که برای چرخ‌های ماشینی می‌افتاد که با سرعت بالا پیش می‌رفت. بارها و بارها ماشین‌ها را دیده بودم. طور عجیبی بودند. با آن سرعت زیاد، به‌نظر می‌رسید چرخ‌ها آهسته می‌چرخند و آن‌جا، نوبت دوم هوشیاری بود. دریافتم گاهی اتفاق‌ها آن‌طور که به‌نظر می‌آیند نیستند. آن چه من می‌بینم ممکن است از حقیقت بسیار فاصله داشته باشد.

در زندگی از این دست اتفاق‌ها کم نیست. هر روز و هر روز چندتایی از آن‌ها رخ می‌دهند. آدم‌های بسیاری را می‌بینم که به‌ظاهر می‌خندند، اما غم‌هایشان را نشان نمی‌دهند. آرامش را در افراد بسیاری می‌بینم؛ اما آن‌ها دردها را پشت آرامش پنهان کرده‌اند. آدم‌های بسیاری سکوت می‌کنند و سکوتشان، رضایت معنی می‌شود، اما در حقیقت معنای دیگری دارد. و چه بسیار کسانی که مثل پره‌های آن پنکه‌ی قدیمی، به‌ظاهر، آهسته پیش می‌روند؛ اما در حقیقت با سرعتی بالا به سمت رؤیاهایشان می‌دوند.

من نیز از این لحظه‌ها کم نداشته‌ام. لحظه‌هایی که دیگران مرا آن‌طور که به‌نظر می‌رسید می‌دیدند؛ اما از درون‌طور دیگری بودم.

این از عجایب آفرینش است. انسان محدود است که چنین خطایی می‌کند یا دنیا بیش از حد پیچیده است که نمی‌شود به حقیقت آن پی برد؟ هر چه هست اما دیگر می‌دانم که در آن چه می‌بینم، قبل از پذیرفتن، باید ببیندیشم. چون ممکن است حقیقت ارزشمندی در آن نهفته باشد که مرا، نگاه و جهان‌بینی‌ام را، راه‌زیر و رو کند. لطفاً برابر اتفاق‌های این چنینی یادم بینداز که هوشیار باشم.

جوجه‌های پلاستیک خور

بسیاری از پرندگان دریایی برای تغذیه‌ی جوجه‌های خود، از ماهی‌ها استفاده می‌کنند. ولی پرندگان پدر و مادر، قطعات پلاستیکی شناور در دریاها را با ماهی اشتباه گرفته و آن‌ها را بلعیده و به‌عنوان غذا به جوجه‌های خود می‌دهند. این کار باعث از دست رفتن جوجه‌ها و انقراض آن‌ها در بلندمدت می‌شود.

آلودگی فضای سبز

پسماند کیسه‌های پلاستیکی به دلیل سبکی تا کیلومترها توسط باد و آب جابه‌جا می‌شوند. گاهی اوقات این کیسه‌ها در میان شاخ و برگ درختان و بوته‌ها به دام افتاده و در مواردی باعث می‌شوند تا میزان دریافت نور خورشید برای گیاه کاهش یافته و یا گرده‌افشانی توسط زنبورهای عسل صورت نپذیرد.

آب گرفتگی خیابان‌ها

پرتاب و رهاسازی پسماند کیسه‌های پلاستیکی توسط شهروندان و تجمع این مواد در مسیرهای جوی آب از مهم‌ترین دلایل بروز آب گرفتگی خیابان‌های شهرهاست.

چند راه ساده

ما می‌توانیم با رعایت چند نکته‌ی ساده، مقدار مصرف و تولید پسماند کیسه‌های پلاستیکی را تا حد زیادی کاهش دهیم؛ مثل استفاده از کیسه‌های پارچه‌ای برای خرید یا نگهداری کیسه‌های پلاستیکی برای استفاده‌ی مجدد در خرید بعدی. هم چنین می‌توانیم وقتی کیسه‌های پلاستیکی غیرقابل استفاده شدند، آن‌ها را در طبیعت رها نکنیم و داخل مخازن آبی‌رنگ پسماند خشک بیندازیم تا برای بازیافت و تولید محصولات جدید به کارخانه‌ها ارسال شود.



تصویرگری: آنا کووال

در آستانه‌ی هفته‌ی بدون پلاستیک

وقتی پلاستیک قاتل است

● فریناز عسگری، فعال محیط‌زیست

دریایی هستند. گاهی پیش می‌آید که زیر تابش نور خورشید، لاک پشت‌ها کیسه‌های پلاستیک شناور در دریاها و اقیانوس‌ها را با عروس دریایی اشتباه گرفته و آن‌ها را می‌خورند. خوردن کیسه پلاستیک یا باعث خفگی لاک پشت شده و یا حالت سیری کاذب و دروغین ایجاد می‌کند. در نتیجه حیوان دیگر غذا نخورده و بر اثر ضعف، جان خود را از دست می‌دهد. همین امر در مورد نهنگ‌ها و وال‌ها نیز صدق می‌کند.

در خشکی و دریاها برای مدت طولانی در مقابل نور خورشید قرار می‌گیرند، بر اثر دریافت اشعه‌ی ماورای بنفش (UV)، خرد و شکننده شده و بر اثر ضربه‌ی موج‌های دریا، باد، ردا شدن حیوانات، انسان‌ها و ماشین‌ها از روی آن‌ها به ذرات بسیاری ریزی (کوچک‌تر از پنج میکرومتر) تبدیل می‌شوند که به آن‌ها «میکروپلاستیک» یا «ریزپلاستیک» می‌گویند.

این ذرات به راحتی توسط باد و آب و حتی باران به مسافت‌های خیلی دور منتقل می‌شوند. در دریاها پلانکتون‌ها این ذرات را با غذا اشتباه گرفته و آن‌ها را می‌بلعند. ماهی‌های کوچک‌تر پلانکتون‌ها و ماهی‌های بزرگ‌تر نیز، ماهی‌های کوچک‌تر را می‌خورند. در نهایت ماهی‌های بزرگ‌تر توسط انسان‌ها صید و به‌عنوان غذا خورده می‌شوند.

در نتیجه ما انسان‌ها بدون آن که بدانیم، پلاستیک‌ها را وارد بدن خود می‌کنیم. پلاستیک‌هایی که در بلندمدت باعث بروز بیماری‌های خطرناکی مثل سرطان در بدن ما می‌شوند. در خشکی نیز پسماند کیسه‌های پلاستیکی و میکرو پلاستیک‌ها توسط حیوانات اهلی (مثل گاو، گوسفند و بز) بلعیده شده و در نتیجه، گوشت و شیر آلوده‌ی آن‌ها این ذرات را به بدن ما انتقال می‌دهد و باعث بروز بیماری می‌شود.

لاک پشت‌های دریایی و نهنگ‌ها

یکی از غذاهای موردعلاقه‌ی لاک پشت‌های دریایی، عروس‌های

از پسماند موادغذایی (پسماند‌های تر)، پسماند کیسه‌های پلاستیکی با ۱۰ درصد در رتبه‌ی دوم تولید پسماند شهر تهران قرار دارند. در این میان، پسماند کاغذ و مقوا هم با ۷/۵ درصد، رتبه‌ی سوم را در اختیار دارد. عجیب این‌که مجموع وزن پسماند کیسه‌ی پلاستیکی تولیدشده در شهر تهران از مجموع وزن پسماند‌های شیشه، چوب و فلزات هم بیشتر است! چرا که این‌ها تنها ۳/۵ درصد از کل پسماند شهر تهران را تشکیل می‌دهند.

بلای جان طبیعت

از مشکلات زیست‌محیطی و بهداشتی ناشی از رهاسازی پسماند کیسه‌های پلاستیکی در محیط‌های خشک و دریاها می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

مشکل میکروپلاستیک‌ها

وقتی پسماند کیسه‌های پلاستیکی

همه‌ی ما در طول روز بارها و بارها از کیسه‌های پلاستیکی برای خرید و حمل وسیله‌ها یمان استفاده کرده‌ایم؛ اما پس از همه‌گیری کووید-۱۹، این استفاده بیش‌تر و بیش‌تر هم شده است. علاقه‌ی مردم به استفاده از کیسه‌های پلاستیکی از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی (دهه‌ی ۱۳۵۰ هجری خورشیدی) آغاز شد. کیسه‌های پلاستیکی بادوام، سبک و نفوذناپذیرند. ارزان‌اند و به راحتی در دسترس هستند. به همین خاطر تولید و استفاده از آن‌ها به سرعت در جهان افزایش یافت. به این ترتیب کیسه‌های پلاستیکی تبدیل به پسماند شدند و به تمام عرصه‌های محیط‌زیستی ما راه پیدا کردند. می‌دانید چرا؟ چون بخش عمده‌ای از پسماند کیسه‌های پلاستیکی تولیدشده در جهان، نه تنها باز یافت نمی‌شوند، بلکه در حاشیه‌ی شهرها و روستاها یا در دریاها و جنگل‌ها رها و یا دفن می‌شوند و مشکلات زیست‌محیطی و بهداشتی بسیاری، هم برای ما انسان‌ها و هم جانوران و گیاهان به وجود می‌آورند. در ایران ۱۳ تا ۲۱ تیر، هفته‌ی «بدون پلاستیک» نام‌گذاری شده است.

یک تریلیون

پسماند کیسه‌ی پلاستیکی!

اگرچه آمار دقیقی از میزان استفاده و دورریز کیسه‌های پلاستیکی در سراسر جهان وجود ندارد، ولی سازمان‌های بین‌المللی بر اساس آمارها، برآورد کرده‌اند که سالانه حدود یک تریلیون کیسه‌ی پلاستیکی در جهان به پسماند تبدیل می‌شود. بعضی گزارش‌ها این میزان را بین چهار تا پنج تریلیون برآورد می‌کنند. در ایران هم آمار دقیقی وجود ندارد. بر اساس برخی پیش‌بینی‌ها هر ایرانی روزانه سه پسماند کیسه‌ی پلاستیکی تولید می‌کند و در مواردی هم ایران به‌عنوان پنجمین مصرف‌کننده‌ی محصولات پلاستیکی در جهان معرفی شده است.

نمونه‌برداری‌های انجام شده در شهر تهران در سال ۱۳۹۸ نشان داد که حدود ۱۰ درصد از کل پسماند تهرانی‌ها را کیسه‌های پلاستیکی تشکیل داده و این یعنی تولید روزانه ۶۰۰ تن پسماند کیسه‌ی پلاستیکی. بر اساس آمار، پس



تصویرگری: آنا کووال

گفت‌وگو با «غزل فتح‌الهی»، تصویرگر کتاب

تصاویر باید روایتگری کنند

● نیلوفر نیک‌بنیاد

تصویر، زبانی بین‌المللی است و هر کس در هر جای جهان، بدون نیاز به ترجمه می‌تواند از تصویرگری‌های یک کتاب یا آثار یک هنرمند تصویرگر لذت ببرد. این یکی از ویژگی‌هایی است که باعث می‌شود تصویرگران ایرانی پایه‌های هنرمندان سایر کشورها در رقابت‌های جهانی پیش بروند و حتی از آن‌ها جلو بزنند.

«غزل فتح‌الهی» یکی از همین تصویرگران است که در سال‌های اخیر جایزه‌های جهانی بسیاری برای تصویرگری‌هایش کسب کرده است. برنده‌ی مسابقه‌ی تصویرگری کتاب کودک سنگاپور، دبیلیم افتخار مسابقه‌ی تصویرگری گاو اکر این، نامزد نهایی مسابقه‌ی تصویرگری بلونیا، منتخب شرکت در مسابقه‌ی تصویرگری براتیسلاوا و... تنها بخشی از عناوینی است که او به دست آورده. ناگفته نماند تصویرهای کتاب «تو یک جهانگردی» به نویسندگی «شهرزاد شهر جردی» که غزل فتح‌الهی آن را به تصویر کشیده و جایزه‌های فراوانی کسب کرده، به تازگی موفق شد در رقابت بین‌المللی تصویرگری روسیه هم برنده شود. به همین مناسبت به سراغ او رفتیم.

چه‌طور شد تصویرگر شدید؟ از وقتی یادم می‌آید نقاشی می‌کردم. تصویرهای کتاب‌هایی که درسی، چه داستانی و شخصیت‌های کارتون‌ی تلویزیون، برایم خیلی جذاب بودند. با دقت نگاهشان می‌کردم و سعی می‌کردم شبیه آن‌ها را خلق کنم. ولی تا وقتی هنرستان نرفته بودم، نمی‌دانستم رشته‌ی تحصیلی هنر وجود دارد و تا وقتی هم که پایان‌نامه‌ی کارشناسی گرافیکم را با موضوع تصویرسازی کتاب کودک انتخاب نکرده بودم، نمی‌دانستم در حال نزدیک شدن به شغل حرفه‌ای‌ام هستم. همه چیز دست به دست هم داد تا دوباره برگردم به همان نقاشی کتاب‌های کودکی که دوست داشتم.

بعد از این که داستانی به دستتان می‌رسد، چه مرحله‌ی را برای تصویرگری طی می‌کنید؟ شاید در ابتدا تا مدتی دست به قلم نشوم. همه چیز در ذهنم شکل می‌گیرد. بارها و بارها متن داستان را می‌خوانم. یادداشت می‌کنم که دقیقاً در هر صفحه می‌خواهم چه چیزی را با تصویرگری نشان دهم. وقتی کلیتی از آن چه می‌خواهم انجام بدهم شکل گرفت، کار را شروع می‌کنم. می‌تواند با طراحی شخصیت باشد یا فضا سازی؛ آن قدر طراحی می‌کنم تا شبیه به تصاویر ذهنی‌ام و البته ایده‌آل شخصی‌ام بشود.



بعد کم‌کم همه چیز شکل می‌گیرد. شاید بارها و بارها همه چیز در حین کار تغییر کند. در تصویرسازی کتاب همه چیز با هم پیش می‌رود. چون تک تک صفحات، جزئی از یک کل واحد هستند و هر فریم روی فریم‌های دیگر تأثیر می‌گذارد. اگر چیزی از یک فریم حذف بشود، شاید نیاز باشد در فریم دیگری آن را اضافه کنم.

تصویرگری‌های کتاب «تو یک جهانگردی»، افتخارات زیادی کسب کرد. از تکنیک‌هایتان در این کتاب برایمان بگویید.

تصویرهای این کتاب با تکنیک مدادسیاه برای نشان دادن فضای جنگ کار شده است. در این کتاب تمام تلاشم بر این بوده که ضمن نشان دادن مصائب جنگ، کم‌ترین خشونت ممکن

در تصاویر دیده شود و از خطوط قرمز کودکان عبور نکنم. هم چنین با توجه به جهان شمول بودن داستان، تلاشم بر این بوده تا تصاویر نیز جهانی باشند و نمایانگر هیچ کشور و ملیتی نباشند. در مجموع بازخورد خوبی که نسبت به تصاویر این کتاب گرفتم مربوط به زوایای دید متفاوت و توجه به جزئیات تصاویر و احساسات شخصیت‌ها بود. با توجه به شیوه‌ی کاری که ما در این کتاب داشتیم، این که تصاویر و متن دو روایت متناقض و مکمل داشته باشند، روایتگر بودن تصاویر اهمیت ویژه‌ای داشت.



اگر بتوانید با هر نویسنده‌ای از هر کجای دنیا همکاری کنید، چه کسی را انتخاب می‌کنید؟ قطعاً باعث افتخار هر تصویرگری است که با شناخته‌شده‌ترین و بزرگ‌ترین نویسندگان کار کند، اما بیش‌تر از هر چیز باعث افتخارم خواهد بود که نویسنده و تصویرگر کتاب خودم باشم و در حال تلاش برای دست‌یافتن به این موضوع هستم. امیدوارم با گسترش حیطه‌ی روایتگری‌ام در خلق کتاب تصویری بتوانم کتاب‌های خلاقانه و موفق‌تری کنم.

نوجوانانی که به تصویرگری کتاب علاقه دارند باید چه کارهایی انجام بدهند؟ برای هر کاری علاقه، مطالعه، آموزش و تمرین مداوم ضرورت دارد. داشتن دفتر طراحی برای تمرین‌های روزانه و خط‌خطی کردن و تصویر کردن هرآنچه می‌بینند یا به ذهنشان می‌رسد خیلی کمک‌کننده است. مطالعه‌ی بصری می‌تواند با دقت دیدن مناظر شهری حین قدم‌زدن یا گردش در طبیعت باشد. چیزی که باید بدانند این است که اگر می‌خواهند تصویرگر خوبی بشوند حتماً باید طراحی خوبی داشته باشند و قبل از شروع هر دوره‌ی آموزشی به دنبال یادگیری و تقویت طراحی باشند.

موقع خواندن کتاب‌های تصویری برای خوانش تصاویر هم مثل متن وقت بگذارند. اگر از تصاویر یک کتاب خوششان آمد برای دیدن سایر آثار آن تصویرگر جست‌وجو کنند. رفتن و دیدن آثار هنرمندان در گالری و موزه یا جست‌وجوی آثار نقاشان و تصویرگران بزرگ هم مطمئناً تأثیرگذار خواهد بود.



و کاکتوس پررو

● سیدسروش طباطبایی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌هایمان متین روپایی، احمد پسته، فرزادگردن، یاور ندبون و اردلان خان، یعنی خودم ساخته شده است. این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های من است از ماجراهای من و گروه ما فیا که در روزهای قرنطینه در دفتر خاطراتم می‌نویسم؛ باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



یکشنبه، ششم تیغ آفتاب!

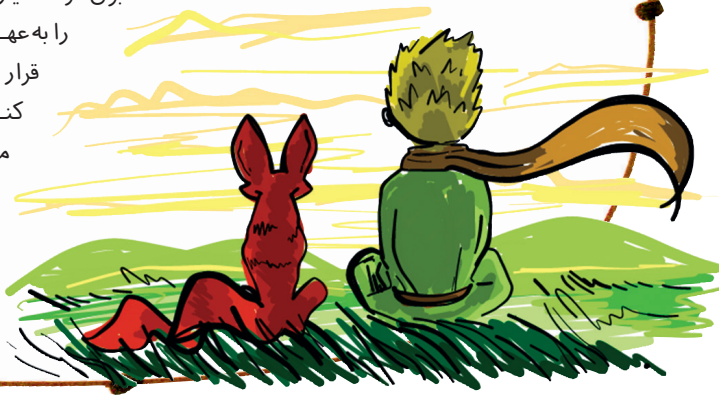
شب‌ها خواب...! حالا انگار ما خفاشیم و شب‌ها بیدار و روزها خواب! دفترجان! حالا خودت قضاوت کن! نماوا بهتر است یا متین؟ فیلمو بهتر است یا فرزاد؟ یخچال را هم که نگوا! در این روزها، هر وقت سراغش رفتم و از او تقاضایی داشتم، با آغوش باز، لبخند زد و در دلش را تا ته، برام باز کرد و هرآنچه را داشت و نداشت، بی‌منت، به من بخشید. حتی در سخت‌ترین شرایط، لااقل نان و پنیرش به راه بود. آن وقت تو قضاوت کن که یخچال بهتر است یا یاور؟ یآوری که بعد از گذشت یک ماه، هنوز به خاطر چهارتا جوی که روز امتحان ریاضی گفته، سر من و بقیه‌ی بچه‌های گروه، منت می‌گذارد. اصلاً تو بگو آن چهارتا جواب ۲۵ صدمی، ارزشمندتر است یا یک لقمه نان و پنیر که بی‌منت، یخچال به من می‌بخشد؟ وای دفترم! از مرام و معرفت کاکتوس‌ها هم که نگوا! آخر رفاقت هستند. خوب... یک ماه درگیر امتحان‌ها بودم و فراموش کردم به آب و نان کاکتوس‌ها رسیدگی کنم. کاکتوس‌ها می‌توانستند خیلی راحت، به خاطر بی‌مهری من، لب برچینند و خشک شوند و از این دنیای گرم، لغت دهند؛ اما باورت می‌شود؟ همین دیروز، پُروتین کاکتوس من که کمی هم کج است و بداخم، امروز گل داده، آن هم چه گلی؟ یک پُرش صورتی، یکی یاسی، یکی بنفش... اصلاً کاکتوس و گل؟ آن هم با لب تشنه؟ حالا این ماجرا را مقایسه کن با ماجرای «احمد»! هفته‌ی پیش در گروه نوشته: «سلام» و چون کسی جوابش را نداده، یک هفته است گروه را ترک کرده!

دفترم! همان طور که تو شاهی، یکی از دستاورهای خانه‌نشینی و قرنطینه برای من، عشق ورزیدن به در و دیوار و گل و بلبل است! دلبلش را هم حتماً می‌دانی؛ در این روزها کروناخیز، آن قدر آدمی زاده نشده‌ام که هر کسی در اطرافم، فقط نفس بکشد و لبخندی بزند، هم نفسش می‌شوم و دوست و رفیقش! دوستانی مثل کاکتوس، یاس رازی، حسن یوسف، یا کریم، نماوا، نان و پنیر، یخچال و... تعجب نکن! برای طرح رفاقت با دوستان جدیدم، کلی دلیل محکم هم دارم. مثلاً همین نماوا و فیلمو! دفترجان! انتظار تو از یک دوست، به خصوص در این روزهای قرنطینه چیست؟ این که تا دلت گرفت، تو را سرگرم کند و از افسردگی و دل‌مردگی بیرون بیاورد؛ آن هم بدون ناز و ادا! این که حتی اگر نیمه‌های شب هم سراغش بروی، به تونه، نگوید و با آغوش باز پذیرایت باشد، این که کلی حرف‌های پندآموز یادت بدهد و تازه، اگر گوشه‌ای از جهان، حرف‌های نامربوط هم بزنند، روی آن بوق بگذارد تا روح پاکت، لکه‌دار نشود! اما در مقابل، رفقای آدمی زاده مرا هم ببین! مثلاً همین متین بی‌ملاحظه! آن قدر حرف‌های نامربوط و زشت در گروه زد که بابای یاور، تا یک هفته، گروه ما فیا را تعطیل کرد، یا همین پریشب، حدود سه صبح، برای فرزاد، در گروه پیامی گذاشتم، آن وقت هنوز صبح نشده، مادرش به مادرم زنگ زده که: «به اردلان بگین لطفاً این وقت شب به پسرم پیام نده! فرهنگ خونه‌ی ما اینه که صبح‌ها بیدار باشیم و

هشتم تیر، تولد احمد اگزوپری!

کتاب! آن هم برای احمدی که عاشق کتاب است و اگر برای تولدش، سیاره‌ی مریخ را هم بخری، اول آدرس کتاب‌فروشی‌اش را می‌پرسد. اما امروز، یعنی هشتم تیر، کارم را راحت کرد؛ احمد همان روزی متولد شده که «آنتوان دو سنت اگزوپری» خالق «شازده کوچولو» به دنیا آمده! حالا که دارم فکر می‌کنم، چه قدر شباهت میان احمد خودمان و آنتوان وجود دارد. احمد عاشق پرواز است، آنتوان هم خلبان بود. هر وقت در کلاس، جنگ و دعوا می‌شد، احمد، ناراحت می‌شد، اما همیشه، می‌پرید و وسط دعوا تا کار بالا نگیرد؛ خالق شازده کوچولو هم از جنگ بدش می‌آمد، اما وقتی مجبور شد، برای دفاع از وطنش، پرید وسط جنگ و از سرزمینش دفاع کرد. احمد هم مثل اگزوپری، به خاطر برخورد آدم بزرگ‌ها، در نقاشی، هیچ استعدادی ندارد. احمد، گل را هم خیلی دوست دارد؛ به همان اندازه‌ای که من استعداد خشکاندن گل‌ها را دارم، احمد به گل‌های پلاستیده هم روح تازه می‌دهد؛ آنتوان هم احتمالاً مثل شازده کوچولو، در خانه‌اش، گل داشته و عاشق طبیعت بوده! تازه، همان طور که شازده کوچولو توانست روباه را اهلی کند، احمد هم تا همین یک ماه پیش، توانست یک جفت طوطی را اهلی کند؛ البته وقتی افکار محیط‌زیستی حمایت از حیواناتش گل کرد، مثل شازده کوچولو، طوطی‌هایش را به طبیعت بخشید. اما فکر می‌کنم، بین احمد ما و آنتوان، یک فرق اساسی وجود دارد: آنتوان بارها کتاب شازده کوچولو را خوانده اما احمد کتاب خوان، نخوانده!

امروز تولد احمد است؛ همان موجود حساسی که به خاطر آن سلام بی‌جواب، یک هفته است که گروه مجازی را ترک کرده. قبول! این حرکت احمد برخوردار بود؛ اما احمد، هزار و یک خوبی دیگر هم دارد که نباید آن‌ها را فراموش کرد. این حرف‌ها وقتی در گروه ما فیا پیش آمد که من از نبود احمد، استفاده کردم و به بچه‌ها پیشنهاد دادم تا برای تولدش، هدیه‌ای بخریم و چون کرونا هست، با پیک برایش بفرستیم؛ کتاب، کیک، گل و... حدس می‌زدم! بچه‌های گروه ما فیا، اهل صلح و آرامش‌اند و جنگ را دوست ندارند. همه قبول کردند. یاور و مادرش پخت کیک را به عهده گرفتند. فرزاد هم قرار شد از پدرش خواهش کند تا گلدان گل بخرد. متین هم که مثل همیشه مسخره‌بازی! یک لقمه نان و پنیر و خیار! کار سخت به من افتاد؛ انتخاب و خرید





شعروردی

بازی‌های زبانی

● حسین تولائی

یکی از شگردهای خلاقانه در شعر، توجه به ظرفیت کلمات و بازی‌های زبانی است. برای این کار کافی است به کلمه‌ها طور دیگری نگاه کنیم. بعضی از کلمات در خودشان کلمات دیگری دارند یا بعضی کلمات با افزودن یک یا دو حرف به کلمه‌ی دیگری با معنای دیگر تبدیل می‌شوند. شاعر می‌تواند با استفاده از ظرفیت این کلمه‌ها و با برقراری پیوند بین آن‌ها تصاویر و معنای تازه و عمیق ایجاد کند و شعرش را برجسته‌تر و متفاوت‌تر کند.

وقتی که یک تفاوت ساده در حرف،
کفتار را، به کفتر
تبدیل می‌کند
باید به بی‌تفاوتی واژه‌ها
و واژه‌های بی‌طرفی
مثل نان، دل بست
نان را از هر طرف که بخوانی
نان است
قیصر امین‌پور

در این جا شاعر به شکل ظاهری کلمه‌های «کفتار» و «کفتر» نگاه کرده، به ظرفیت نهفته در آن پی برده، سپس با برقراری پیوند تازه بین آن‌ها جهان معنایی جدید آفریده است. این بازی زبانی زمینه‌ای شده برای رسیدن به سطرهای بعد و بازی زبانی دیگری که باز هم اندیشه و معنایی تازه و عمیق در خود دارد. کلمه‌ی «نان» را از هر طرف بخوانیم نان است. نگاه خلاقانه و متفاوت شاعر به همین قضیه‌ی ساده، توانسته مضمون بی‌طرفی و بی‌تفاوتی را کشف کند و جهان شعرش را به بهترین شکل ممکن بسازد. نکته‌ی مهم این که بازی‌های زبانی انواع مختلفی دارد که این جا به یکی از آن‌ها پرداخته‌ایم و مهم‌تر این که، هدف شعر بازی زبانی نیست و شعر قصد ندارد در این حد باقی بماند، بلکه شگرد و ابزاری است برای بیان اندیشه و کشف تصاویر و معنای تازه.

یک نقطه بیش فرق رحیم و رحیم نیست
از نقطه‌ای بترس که شیطانی‌ات کند
فاضل نظری

در این بیت شاعر با توجه دقیق و هوشمندانه به کلمه‌های «رحیم» و «رحیم» و ایجاد پیوند بین آن‌ها بازی زبانی راه انداخته تا با خلق تصویر و معنایی تازه اندیشه‌ی شعرش را با تأثیر بیش‌تری بیان کند. تفاوت شکل ظاهری رحیم و رحیم فقط یک نقطه است، اما بودن یا نبودن همان یک نقطه دو معنای متضاد را در پی دارد. ضمن این که شاعر از ظرفیت کلمه‌ی «نقطه» استفاده کرده تا هم به فرق رحیم و رحیم اشاره کند، هم در مصراع دوم، نقطه را به عنوان ابزاری برای نشان دادن زمان و مکان به کار ببرد. کشف همگی این تناسب‌ها و ارتباط‌های نزدیک بین آن‌ها، این بیت را برای مخاطب به یادماندنی‌تر می‌کند.

به پایان‌بندی شعر زیر توجه کنید و ببینید چگونه شاعر از شگرد بازی زبانی استفاده کرده:

می‌آید زمستان
تو از یادها می‌روی
کلاه تو را یادها می‌برند
برای چه می‌ترسی از باد؟
برای چه می‌ترسی از برف و باران؟
دلت را به خورشید بسپار
و تنهائی‌ات را به گنجشک‌ها و کلاغان
مترسک!
مترس!
بیوک ملکی

هم‌چنین ببینید بازی زبانی را در سطرهای آغازین یکی از درخشان‌ترین شعرهای احمد شاملو:

سال بد
سال یاد
سال اشک
سال شک...



بدون تو

خوب ببین
جهان من بدون تو

همه چیزش یک جوری می‌لنگد!

مریم خالقی‌هرسینی
از تهران

«بی‌تا» ست، چنان سؤالی ازم کرد که
سرسیلندر هام سوخت! با اون چشم‌های
آبی دریایی اش، که من براشون می‌میرم،
به قیافه‌ی خصمانه‌ام خیره شد و گفت:
«خاله، به نظرت آدم کجا نمی‌تونه دروغ
بگه؟»

بلانسیب ش‌خص ش‌خیم، دهنم
اندازه‌ی اسب‌آبی باز شد! چند ثانیه بهش
خیره شدم و وقتی به خودم اومدم، دیدم
وروجک نیست و من موندم و سؤالی که
مغز نداشتم رو درگیر کرد. چند روزی رو
با فکر پیدا کردن جواب گذروندم و بالأخره
جوابش رو پیدا کردم و با هیجان توی خونه
داد زدم: **این‌جا!**

این جا تنها جاییه که نمی‌تونی به
خودت دروغ بگی. این جا دستت روئه و
دیگه راهی برای پنهان کردن خودت پشت
دروغ‌های صدمن به‌غاز نداری!

می‌پرسی این جا کجاست؟ خب پیرس،
به من ربطی نداره که! داره؟ خیلی خب
حالا، قیافه‌ت رو اون جوری نکن! می‌گم
بهت. این جا افکار و قلبتسه؛ اولین و
آخرین جایی که من و تو و ایشون و اوشون
نمی‌تونیم دروغ بگیم، فریب بدیم، پنهان
بشیم. هر چه قدر هم افکار مون پلید باشه،
قلبمون راه انحرافی بره، باز هم نمی‌تونیم.

ای بابا! چه قدر فک زدم!
ولی خودمونیم هـا، حرف‌هام رو باید با
طلا نوشت، خودشیفته هم خودتونین!
این زلزله‌خانم دوباره روی سرم هوار
شده و دنبال جوابه.

شما هم برین تو اتناقتون و به دروغ‌هایی
که تا الآن ردیف کردین، فکر کنین تا بلکه
سر عقل بیاین. روزگار تون بی‌دروغ!
کافی ختیا، ۱۶ ساله از پیرانشهر

بانوی آب

با خنده و به شادی

زودی نوازشش کرد

مهتاب مثل هر شب

از چشم ماه بارید

یک شانه زد به مویش

بانوی آب و خوابید

فهیمة فرهادی

۱۵ ساله از بشرویه

در قلب حوض کاشی

بانوی آب خندید

یک دسته ماهی سرخ

بر دور گردنش دید

گر به سیاه، دستی

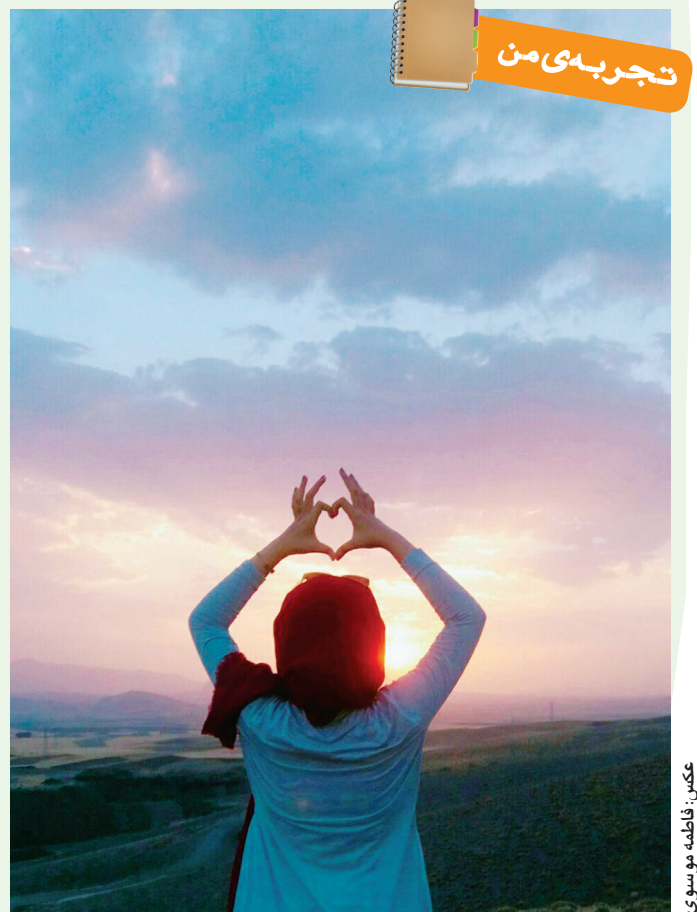
بر موی آبی‌اش زد

این‌جا!

ریشتری چهار چنگولی پرید وسط سفره
و تمام مختصات ذهنی و فکری ام رو به هم
ریخت. این زلزله‌خانم، که از قضا اسمش

چند روز پیش، در حالی که مثل
قحطی زده‌ها افتاده بودم روی دیس برنج
و دولپی غذا می‌خوردم، یه زلزله‌ی پنج

تجربیه‌ی من



تماشای هم‌نشینی اشک‌ها و لبخندها

قهرمان همیشه قهرمان می‌ماند

• علی مولوی

تمام لذت تورنمنت‌هایی مثل یورو یا جام جهانی، فشردگی و حساسیت بالای این بازی‌هاست. ورزشکارانی از کشورهای گوناگون در میدان مسابقه در مقابل هم قرار می‌گیرند و در برابر میلیون‌ها بیننده‌ی تلویزیونی، تاریخ فوتبالی کشورشان را رقم می‌زنند. اصل لذت، همین با هم دیدن‌هاست. همین‌که همه در کنار هم بازی‌ها را دنبال می‌کنیم و از تماشای لحظه‌های سرنوشت برای تیم‌ها و ورزشکاران لذت می‌بریم. این هفته هم می‌خواهیم با هم برخی از این لحظه‌های سرنوشت‌ساز و زیبای یورو ۲۰۲۰ را مرور می‌کنیم.



همان‌طور شد که فکرش را می‌کردیم؛ گروه شش یا همان گروه مرگ، در بازی فرانسه و پرتغال و بازی آلمان و مجارستان، به اوج هیجان و حادثه‌های عجیب رسید و به گروهی تبدیل شد که هرگز آن را فراموش کنیم. شاید عجیب باشد اما در طول ۹۰ دقیقه‌ی این دو بازی هم‌زمان، پرتغال ۱۰ بار در جدول گروه شش بالا و پایین رفت و هر چهار رتبه‌ی جدول را لمس کرد! با هر گل در یکی از بازی‌ها، پرتغال بین رتبه‌های اول تا چهارم در نوسان بود و در نهایت سوم شد و به مرحله‌ی بعد راه یافت.

از طرف دیگر «کریم بنزما»، مهاجم تیم ملی فرانسه پس از ۲۸۰۵ روز برای کشورش گل‌زنی کرد و دو گل به ثمر رساند. دو گلی که هر دو به تعبیری در یک لحظه به ثمر رسیدند! گل نخست در نیمه‌ی اول و دقیقاً تلف‌شده به ثمر رسید؛ یعنی دقیقه‌ی ۴۶ و ۴۴ ثانیه. گل دوم هم در آغاز نیمه‌ی دوم و دقیقاً در دقیقه‌ی ۴۶ و ۴۴ ثانیه وارد دروازه شد که اتفاق شگفت‌انگیز و عجیبی است. در همین بازی‌های پرهیجان و پرفراز و نشیب بود که «کریستیانو رونالدو» نیز در نهایت با به ثمر رساندن دو ضربه‌ی پنالتی به رکورد افسانه‌ای ۱۰۹ گل ملی «علی دایی» رسید.

علی دایی بلافاصله در اینستاگرام خود پیام تبریکی را برای رونالدو منتشر کرد و نوشت: «باعث افتخار من است که این موفقیت قابل توجه به رونالدو اختصاص دارد؛ قهرمان بزرگ فوتبال و یک انسان دوست دغدغه‌مند که الهام‌بخش افراد زیادی در سراسر دنیا شده و روی زندگی‌شان تأثیر گذاشته است.» رونالدو نیز پیام دایی را بی‌پاسخ نگذاشت و بلافاصله در استوری اینستاگرامش نوشت: «قهرمانان واقعی، همیشه قهرمان می‌مانند. باعث افتخار بود که کلماتی مهربانانه نظیر این را از اسطوره‌ی بزرگی چون شما بخوانم. ممنونم، علی دایی!»



گل‌به‌خودی یکی از پدیده‌های یورو ۲۰۲۰ است! در پنج دوره‌ی گذشته‌ی یورو تنها هفت گل به‌خودی زده شده بود، اما تا پایان بازی‌های مرحله‌ی گروهی یورو ۲۰۲۰، شاهد هشت گل به‌خودی بودیم! یکی از بدترین‌هاش هم این ضربه‌ی آیشار «مارتین دوراواکا»، دروازه‌بان اسلواکی به درون دروازه‌ی خودی است. او که تنها چند دقیقه‌ی قبل پنالتی اسپانیا را مهار کرده بود، این چنین دروازه‌ی خودی را باز کرد. کار به این‌جا هم ختم نشد و «یورای کوتسکا»، هافبک اسلواکی هم به خودش گل زد و در مجموع، اسلواکی از اسپانیا پنج بر صفر باخت و به خاطر تفاضل گل منفی از جام کنار رفت.



بازی اسکاتلند و کرواسی، بازی سرنوشت‌سازی برای هردو تیم بود. هردو تیم به پیروزی نیاز داشتند تا از گروهشان صعود کنند. اما مثل همیشه بخت با اسکاتلندی‌ها یار نبود و آن‌ها باز هم از صعود به مرحله‌ی حذفی جا ماندند. آن‌ها در تمام ۱۱ دوره‌ی حضورشان در یورو در مرحله‌ی گروهی حذف شده‌اند. اما این بازی حساس، این گل شگفت‌انگیز «لوکا مودریچ»، هافبک کرواسی و رئال مادرید را نیز در پی داشت. مودریچ که پیش از این با ۲۲ سال و ۲۷۳ روز سن به جوان‌ترین گل‌زن تاریخ کرواسی تبدیل شده بود، با این گل زیبا با ۳۵ سال و ۲۸۶ روز، لقب مسن‌ترین گل‌زن تاریخ کرواسی را نیز به‌نام خود ثبت کرد!

